

بررسی چند واژه فارسی Kap-

واژه *Kap در ساخت بسیاری از واژه‌های زبان فارسی بکاررفته است، و معنی گرفتن، بند کردن، پوشاندن و پنهان کردن از آن واژه‌ها استنباط می‌شود. همچنین به صورت KAPS با پسوند (S) در تعداد واژه‌های دیگری به کاررفته است که از آنها نیز همین معانی را می‌توان تشخیص داد. بنابراین بسیاری از واژه‌هایی که در زبان فارسی هویت آنها نامعلوم است می‌توان ریشه و ساخت آنها را با توجه به این واژه پیشنهادی روشن کرد از این قرار:

کپیدن Kapidan: این فعل را برهان قاطع به معنی ربودن داده است. ناظم الاطبا به معانی دزدیدن و گرفتن داده است.

در خسون جگر بسی تپیدم تا بوسه ای از لبش کپیدم
عنصری به نقل جهانگیری

دهخدا معانی خفتن و قاپیدن را هم بر آن افزوده است.
قاپیدن:

این واژه را دکتر معین از «قاپ» ترکی می‌داند به معنی ربودن و گرفتن به جلدی.

اما این واژه می‌تواند صورت دیگری از کپیدن به معنی ربودن و گرفتن باشد. بدین نحو که از ریشه «کپ» می‌توان «کاپ» ساخت مانند «بر» «بار» و «مر» که می‌شود «مار» و تبدیل «ک» به «ق» در زبان فارسی زیاد دیده شده است. آنگاه مصدر دوم از کپ می‌شود قاپیدن بنابراین این فعل می‌تواند فارسی باشد. در زبانهای هم‌خانواده فارسی نیز این ریشه به همین معانی وجود دارد در زبان انگلیسی Capture در آلمانی Kapern در فرانسه Capturer ایتالیائی Cattura. در لاتین Capere در اسپانیولی Captura. کپنک:

لغتنامه دهخدا به نقل از غیاث اللغات می‌نویسد: نمدی که مردم بینوا در زمستان بردوش‌گیرند و به نقل از آندراج می‌نویسد: پوشش پشمینه‌ای که درویشان پوشند و آن تا کمر است و آستین هم ندارد. و چون کفن‌واری است که آن را کفنک گفته‌اند و «فا» به بای فارسی تبدیل یافته است.

دهخدا مؤلف لغتنامه می‌نویسد: جامه نمدین که کردان و بعضی روستائیان روی دیگر جامه‌ها دارند. جامه زیرین شبانان و روستائیان از نمد جامه خشن نمدین نیم‌ته یا جبه نمدین، یا از جامه خشن کرده.

این توضیحات نشانگر جامه‌ای خشن است که نقش پوشاک را دارد و ریشه *Kap به معنی پوشیدن نیز در این ساخت کلمه به کاررفته است. در شواهدی هم که در دست داریم به معنی پوشش کم بها و خورقه درویشان از آن فهمیده می‌شود در لهجه شوشتری کپنک به معنی نوعی قبا می‌نماید.

ما کم با یک فتنی ساخته ایم و کپنک به ادعایی چه کشیم از فلک و پیر فلک
«فرهنگ دکتر معین»

حله حور بود فصل بهاران کپنک
پادشاهان جهان جمله نمدمی پوشند
کوهیا هر که کفن از کپنک می خواهد
چون به زنار دو زلف تو میان در بندد
پوست پوشیده به نظاره لیلی، مجنون
چتر درویش بود موسم باران کپنک
گرچه پوشند ز عشق تو گدایان کپنک
بگذرانند ز صراطش بحق آسان کپنک
خرقه فقربود در بزم مردان کپنک
کردم از موی سر خود نی عریان کپنک
«بابا کوهی»

دولت وصل توتا یافته ام در کپنک
یافتم در کپنک آنچه طلب می کردم
کپنک پوشم و از طایفه های دگر
مکن ای خواجه مرا در کپنک پوشی عیب
چون نسیمی کپنک پوش شد از فضل اله
نظر لطف خدا یافته ام در کپنک
توجه دانی که چها یافته ام در کپنک
شرف این بس که ترا یافته ام در کپنک
زانکه من نور خدا یافته ام در کپنک
جنت و حور و لقا یافته ام در کپنک
«عمادالقرین نسیمی»

کفن:

واژه کفن در زبان عربی ریشه ای در معانی یاد شده در بالا ندارد و مشتقات صرفی هم از آن دیده نشد.
لغت نامه ها برای این ریشه معانی رشتن و غذای بی نمک و لباس مرده را داده اند.
دور بودن معانی این ریشه از یکدیگر نشانگر جدا بودن منشأ این واژه هاست. احتمال می رود هریک این
ریشه ها از زبان یا گویش منطقه ای خاص در ردیف واژگان عربی جمع آوری شده باشد.
بدین سبب محتمل است واژه کفن به معنی لباس مرده از زبان فارسی معرب شده باشد، آنچه که این حدس
را تقویت می کند این است که واژه «کفن» با اینکه ضرورت داشته در قرآن که تنها پشتوانه زبان عربی است به کار
رفته باشد، دیده نمی شود.

قبا:

این واژه را بعضی واژه نامه ها عربی می دانند. آقای دکتر معین در حاشیه برهان قاطع با استناد به منتهی العرب
تصریح می کند که عربی است و جمع آن «القبا» است و می نویسد: آن جامه ای است که از سوی پیش باز است و
پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه بهم پیوندند.
لغتنامه دهخدا به نقل از «معجم الثیاب ذری» آن را معرب Kabaai به معنی جامه شب گرفته شده از زبان
هلندی می داند.

جوالیقی قبول ندارد که اصل واژه قبا فارسی است وی می گوید این واژه عربی صحیح است و وجه تسمیه
آن را بدین دلیل می داند که اطراف جمع می شود. از ریشه «القبا» معرفی می کند.

فرهنگ البسة مسلمانان می نویسد: قبا لباس روی مردانه که ایرانیان می پوشیده اند، بعدها صفت اسلامی

پیدا کرده است.

در تأیید این نظر دلایل دیگری نیز می توان ارائه کرد: قباجه: به معنی نوعی از کلاه از برای دفع سرما پوشند، این واژه نیز از همین ریشه است و معنی پوشش هم می دهد. قبایه واژه دیگری است که در گویشهای اطراف کرمان به معنی کهنه و پوشش است که برای قنناق بچه ها بکار می رود. امروز واژه «پوشک» را معادل آن وضع کرده اند. بنابراین قبا اگر جامه ایرانی باشد واژه آنها باید فارسی باشد و اشتقاق آن از ریشه Kap با نقش معنایی آن تطبیق می کند. پوشش دیگری که خاص ایرانیها می باشد کلاه است از این جهت تقارن «قبا و کلاه» و کمر بستن در ادبیات فارسی نشان ایرانی است.^۱

کسله کز کرده می آئی قبا ی نستقی بر تن
کمان کش چشم باد امت چونرگس کز کمین خیزد.
«خاقانی»

* * *

کُله دار فلک از عشق خطت چو گل کرده قبا پیراهن آورد

«عطار»

* * *

سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرانخوانم هم ماه با کلاهی هم سرو با قبائی

«فَرخنی»

* * *

یغمای عقل و دین را بیرون خرام سرمست در سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان
نگماری چابکی شنگی کُله دار ظریفی، مهوشی، ترکی، قباپوش
بگشایند قبا ای مه خورشید کلاه تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم.

«حافظ»

* * *

چون گل کلاه داری خود ترک می کند بر ما عجب نباشد اگر پیرهن قباست

«اوحدی مراغه ای»

* * *

قبا پوش و کمر بند و باش درویشی چه حاجت است بدین تاج و خرقه علی

«شاه نعمه اله»

* * *

بس کُله داران دولت را قباها خسرده شد تا سر این تاج خوبان زیر دستار آمده ست

«سیف فرغانی»

* * *

از کُله و از قبا هست برون یار ما یار شما خرگهی است خیمه بود چادرش

«سیف فرغانی»

۱- یک گره را خود معرف جامه است

در قبا گویند گاز عامه است

«دفتر دوم مثنوی»

تا مذهبها ایرانیها را اعجمی و عامه می نامیدند و قباپوشی را به عامه نسبت می دهند یعنی اکثریت ایرانیان.

* * *

چو پير مُغ را بيند کلاه کج بر سر
کند در آرزوی آن کُله قميص قبا
«سوزنی سمرقندی»

* * *

از جور تو پيراهن عشاق قبا شد
تا نام ترا سرو قباپوش نهادند
«عبدالواسع جبلی»

* * *

بدور توصوفی قباپوش شد
که از دست تو پيرهن ها قباست
«کمال خجندی»

* * *

زین پیشتر کُلاه و دواج سپید داشت
اکنون وشي کُلاه و بهایی قبا شده است
«ناصر خسرو»

* * *

دوستکامی هم با یاد کُله دار خوریم
عیش در سایه آن سرو قباپوش کنیم
«ابن یمین»

پوشیدن قبا نشان ایرانی بودن است، لباس می فروشان و عاشقان است. در بزم می و سرود و گل و سماع با قبا می روند. خرقة و عبا لباس غیر ایرانی است و پوشش آنهم نماد همین مسأله است.

خرقه پوشان ورع را خبر از عشق کجاست
حل این نکته ز مستان قباپوش کنم
«اهلی شیرازی»

* * *

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تُست
خوشا وقت قباي می فروشان
سرو بالای من آنگه که در آید به سماع
چه محل جامه جان را که قبا نتوان کرد
«حافظ»

* * *

بستن قبا بخدمت سالار و شهریار
امیدوارتر که گُنه در عبا کنیم
«سعدی»

* * *

قواره: Caption

این واژه نیز از ریشهٔ Kap* به معنی پوشش مشتق شده است و معنی «واحد پوشش» از آن استنباط می شود. واژه نامه ها نیز معنی که بر آن نوشته اند تقریباً نزدیک به همین معنی است.

فرهنگ دکتر معین می نویسد: «واحد مقیاس برای بخش پارچه». لغتنامهٔ دهخدا می نویسد: به مقدار یک دست جامه یک قواره فاستونی به مقدار یک دست کت و شلوار قواره به معنی قد و قامت هم کار برد دارد. این

معنی نیز نمی تواند از نظر معنی شناسی از این ریشه جدا باشد. در این معنی نیز مفهوم اندازه یک واحد پوشش را القاء می کند.

برقواره ما سحری کرد چرخ
تا سر از خواب گران بر کرد صبح
تا کنند سیمین قواره در زمین
سر ز جیب آسمان بر کرد صبح
«خاقانی»

خفتان:

صورت دیگر این واژه خفتان است این نیز از همین ریشه و به معنی نوعی پوشش جنگی است. این واژه در انگلیسی، Caftan در روسی، Kaftan در فرانسه به صورت caftan و Caftan وجود دارد و در ترکی به صورت خفتان آمده است. می تواند از ریشه kap - tan ساخته شده باشد تبدیل «ک» به «خ» در زبان فارسی فراوان دیده می شود مانند:

کندک = خندق ، کرنای = خرنای

خفتان پوششی است که در جنگهای قدیم به کار می رفته و آن را برای جلوگیری از ضرب بهای شمشیر و تیغ و پیکانهای مبارزان و جنگاوران می پوشیده اند.

زره را و خفتستان را بپوشید شاد
یکی ترک رومی بسر بر نهاد
«فردوسی»



زره زیر و خفتانش از بر کبود
ز پولاد ساعدش و از درش خود
«اسدی»

واژه «خفتانه» اشتقاق دیگری از همین ریشه است و آن نیز به معنی پالون خریا به معنی پوشش خشن به کار رفته است، اما این واژه در واژه نامه های زبان فارسی دیده نشد، از جمله لغتنامه دهخدا هم آن را ضبط نکرده است.

سرمازدگان را به ماه بهمن
خفتانه خری، خیز و پرنیان است
گر من آنم که چو دیباچه نو بودم
چون که امروز چو خفتانه خلیقم
«ناصر خسرو»

قفس:

آن طور که برهان قاطع زیر این واژه می نویسد: «آن جائی باشد شبکه دار که از چوب و برنج و امثال آن بافند، و جانوران پرنده وحشی را در آن کنند و معرب آن قفص باشد به صاد بی نقطه.»

آقای تقی زاده در مجله یادگار این واژه را از اصل یونانی (kafsa) و لاتینی (capsa) می داند اما مؤلف تفسیر الالفاظ الدخیله فی الفه العربیه این وجه اشتقاق را نمی پذیرد.

ادی شیر مؤلف کتاب الالفاظ الفارسیه المعربه این کلمه را آرامی الاصل از ریشه ای به معنی ذخیره و حبس و قبض و پنهان کردن می داند و مترادف khaps یونانی و capsus رومی و kaefig آلمانی و gabbia ایتالیایی و cage فرانسوی و cage انگلیسی می شمارد.

در کتاب المعرب من الکلام الاعجمی علی حروف المعجم آمده است که این کلمه عربی صحیح است و

به ادی شیر ایراد می گیرد که به صرف اینکه چند حرف مشابه که در یک کلمه وجود دارد نمی توان آن را معرب دانست و می گوید که ادی شیر دلیلی بر این ادعای خود ندارد.

بهرحال این واژه از ریشه KAP هند و اروپائی و مشترک میان هم زبانهای این خانواده است؛ هر کلمه ای که از این اصل گرفته شده باشد برای آن زبان اصل است. واژه خفتان نیز از همین ریشه که متعلق به خانواده بزرگ آریائی است گرفته شده و نمی توان آن را به یونانی یا لاتینی یا زبانی دیگر نسبت داد، این واژه و ریشه آن در همه زبانهای هند و اروپائی مشترک است. هیچیک از این زبانها از دیگری نگرفته اند. زبان فارسی که یکی از زبانهای هند و اروپائیت از این ریشه واژه هائی ساخته است که از حیث ترکیب و دگرگونی فارسی شناخته می شوند ولی در اصل با واژه های زبانهای دیگر هم خانواده بی شباهت نیستند. همین شباهت هاست که می تواند راهنمای ما در تشخیص ریشه و معنی دقیق واژه ها باشد.

بهر صورت تغییراتی که در این واژه وجود دارد تبدیل «ک» به «ق» است این ابدال در زبان فارسی دیده می شود مانند: کزاهه (=قزاهه)، کرته (=قرطه).
کفش:

واژه دیگری که می توان از ریشه Kap به معنی پوشیدن بازیابی کرد «کفش» Kap - § است. جوالیقی این واژه را فارسی معرب آن را قفش و اصل فارسی، آن را کفج می داند. ادی شیر معرب کفش را خفت می داند و دلیل آن را سبکی آن می داند و صورتهای معرب دیگر آن را قفش و کوث می داند. صورت کوث نیز می تواند موجه باشد چه «ف» به «و» در زبان فارسی تبدیل می شود مانند: کوش و کوثر. (= کفش، کفتر).

دست آبدسته مجاورانش ارزن ده برج کسوترانش
«تحفة العراقین»

هر روزی بامداد در مسجدی روم که مردمان نماز کنند. من کوشها بدزدم کسب من آنست، گفت امروز نیز نعلین من بردار که از دیگر کوشها بهتر است.

«بستان العارفين ص ۲۷۱»

کپر:

Kap - ar این واژه به معنی پوشش و آلاچیقی است که بوته و شاخه های درختان یا چیزهای دیگر ساخته و از آن به منزله اطاقکی استفاده می کنند. این واژه در گویش برد سیر کرمان به صورت کواره به کار می رود. لغتنامه دهخدا زیر واژه کپر می نویسد: در لغت مردم بلوچ خانه ای است از نی و بوریا و مانند آن. خانه هائی است که اسکلت آنها از چوب خرماست و اطراف آنها با حصیر بسته می شود. نام خانه های حصیری که در ناحیه خوزستان کنند. در لهجه شوشتری نیز کپر سایبان از چوب و نی و برگ و پوشال را گویند. صورت دیگر آن گبر Gabar است. لغتنامه دهخدا به نقل از آندراج و برهان و انجمن آرا می نویسد: خیمه ای است که به یک ستون بر پا کنند. دهخدا معتقد است که این واژه باید به کاف عربی و بای فارسی (= کپر) باشد چرا که کپر در پارسی خانه را گویند که از چوب و علف و شاخه های درختان و نی سازند و تابستان آب بر آن ریزند تا هوا برودت پیدا کند و دیگر بای به معنی خیمه نامناسب است.

کبر Kabr: واژه دیگری که از این ریشه مشتق شده و معنی پوشش را نیز حفظ کرده است واژه کبر است و آن به معنی خفتان آمده و صورت دیگر آن گبر است. واژه نامه های زبان فارسی متفقاً معتقدند که این واژه پهلوی

است.

کبره:

این واژه نیز مفهوم پوشش را دارد و آن‌طور که فرهنگها نوشته‌اند، پوسته نازکی که روی زخم بسته، لخته خونی که روی زخم منعقد شود، پرده الیافی خونی که پس از زخمهای سطحی بر روی پوست و مخاط پدید آید. پوست کف دست یا جای دیگر که به سبب بسیاری کار و تماس با اشیا کلفت شود. در گویش بردسیر کرمان کفنه Kafne گویند که آن نیز از همین ریشه Kap به معنی پوشیدن اشتقاق یافته است؛ در لهجه خراسان کبره به کار می‌رود و در لهجه لار کوره گویند.

کواره:

این واژه نیز با توجه به معنایی که دارد باید از ریشه Kap به معنی پوشیدن و حفظ کردن گرفته شده باشد. صماخ ارزی می‌نویسد: سبیدی باشد چون گهواره که انگور بدان آوزند. برهان قاطع می‌نویسد: سبیدی باشد که میوه و غیره در آن کنند و برستور بار کنند رده و از جایی به جایی دیگر برند و به عربی دوخله گویند. مرحوم دهخدا می‌نویسد: سبد دراز که در آن انگورو دیگر میوه‌ها کرده و هر یک را یک لنگه بار خرو مانند آن کنند. در گویش شوشتر کبره به معنی سبد کوچک بیضی شکلی که برای نگهداری بعضی لوازم مانند نخ و سوزن یا مهر و تسبیح است.

آنگه آزند کشته را به کواره برسر بسازارشان نهند به زاره
وان کشتگان سختکوش نکوشند پس به کواره فرو نهند نوپوشند
(«منوچهری»)

* * *

گفت یا حسن کواره بسر باید گرفت و بسر چهارسوی کرمانیان باید شد و هر شکنجه و جگر بند که یابی بیاورد خرید و در آن کواره باید نهادن... حسن کواره در پشت گرفت و بحکم اشارت شیخ برفت.

(«اسرار التوحید ص ۲۱۳»)

صورت دیگر این واژه کباره Kabare است و آن نیز مفهوم پوشاندن را همراه دارد، لغتنامه دهخدا به نقل از بُرهان قاطع و ناظم الاطبا می‌نویسد: ابری که در شبهای تابستان بر روی هوا پدید آید. ابری که در شبهای تابستان به هوا پدید آید، گویند امشب هوا کواره دارد و کواره به معنی سبد هم به کار رفته است.

ترا این تن یکی خانه سپنج است مسزور بل مغربل چون کباره
(ناصر خسرو)

بیارباده که ما را ز کثرت زهاد نمی‌رسد کفِ آبی ز جویبار بهشت